

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

حدّ عواطف (خطر اختلاط عواطف با غرایز)

یکی دو نکته‌ی دیگر را هم بگوییم و بحث در رابطه با عواطف را ختم کنیم. یکی از آن نکته‌ها، حریم عواطف است. همان‌گونه که در مورد غرایز گفتیم که اگر بی‌حدّ و مرز اعمال شود، ریشه‌ی همه‌ی فضیلت‌ها، پاکدامنی، عفت و همه‌چیز را از جامعه دور می‌کند، در مورد عواطف هم: گرچه عواطف هم برای یک زندگی انسانی، بسیار حیاتی هستند، اما اگر بدون حدّ و مرز اعمال شوند، خسارت‌بار خواهند بود. لذا باید برای عواطف هم حریمی قائل شد. تعیین مرز مجاز برای اعمال عاطفه، از توانایی دانش و اندیشه‌ی بشری خارج است. دلیلش هم این است؛ وقتی خود انسان‌ها خواستند با عقل و علم خودشان، مرز عواطف را ترسیم کنند، یا کارشان به افراط کشیده شده یا به تفریط. به همین خاطر است که دین و وحی، متکفل ترسیم آن مرز شده است. اسلام این مرزها را ترسیم کرده و در اختیار عقل قرار داده است.

اسلام، مدیریت وجود انسان را به عقل سپرده، و گفته است که عواطف، در عین توانمندی، باید تحت کنترل عقلانیت انسان باشد. اگر عواطف، بی‌حدّ و مرز اعمال شود، خسارت ایجاد می‌کند. مثلاً یک جلوه‌ی خیلی ساده‌اش این است: اگر مادری بیش از حد به فرزندش محبت کند، چه می‌شود؟ فرزندش یک بچه‌ی لوس، بی‌ادب و هرزه بار می‌آید. لذا اسلام گفت که کنترل عواطف، باید در اختیار عقل باشد. و در عین اینکه باید عواطف خیلی هم قوی باشد، اما نباید از مهار عقلانیت خارج شوند.

حال برای اینکه عقل را برای این استیلا قدرت بخشد، چه کرد؟ به تقویت عقل تشویق کرد. در قرآن این همه آیات برای دعوت به تفکر و تعقل داریم.^۱ این همه تقدس بخشیدن به علم آموزی و تغذیه عقل از راه دانش، به خاطر قدرت بخشیدن به عقلانیت درون انسان است. این همه اعمال کردن تمرین های اراده عقلانی داریم؛ مانند روزه گرفتن. روزه، نوعی تمرین استیلا بر هوس ها، درخواست ها و احساسات است.

تمام اینها تمهیداتی است که اسلام اندیشیده، تا به عقل چنان اقتداری ببخشد که عواطف در عین قدرتی که در وجود یک انسان مسلمان دارند، از کنترل عقلانیت او خارج نشوند. اگر عواطف از کنترل عقلانیت خارج شوند، انسان به یک موجود احساساتی تبدیل می شود. موجود احساساتی هم موجودی منفعل است، و موجودی با اراده نیست. کافی است احساسات او را تحریک کنی تا او به هرکاری کشیده شود. فرد احساساتی، اصلاً قدرت تمرکز فکر و رشد ندارد؛ چون هر دم به چیزی دل می بندد، و با یک محرک احساسی، به سمتی کشیده می شود. او دیگر قدرتی را که بتواند به اراده و تفکر خودش تمرکز ببخشد و خودش را رشد دهد، از دست می دهد. فرد احساساتی وقتی یک کار خوب هم انجام می دهد، خیلی برایش رشد آفرین نیست؛ یعنی عمل خیری انجام می دهد، اما برای او رشد آفرین نیست! چرا؟ چون آن را با اراده اعمال نمی کند، و به قصد قرب خدا و با یک تصمیم قوی انجام نمی دهد. او با محرک های بیرونی به آن کار کشیده می شود. مثلاً گاهی اوقات فرد می گوید: با فلان صحنه که مواجه شدم، اصلاً خودم نفهمیدم! عنان اختیار از کف دادم، ناخواسته دستم در جیبم رفت و به آن فقیر فلان مقدار پول دادم! او خودش می گوید که بدون اختیار، و ناخواسته انجام داده است. خوب عمل ناخواسته و بدون اختیار که رشد آفرین نیست! وقتی این انفاق تو رشد آفرین است که بتوانی پول ندهی، و تصمیم بگیری به خاطر رضایت الهی و نیل به قرب خدا، پول بدهی. آن وقت این انفاق

۱. برای مثال سوره مؤمنون، آیه ۸۰؛ سوره انفال، آیه ۲۲ و سوره رعد، آیه ۴.

رشد آفرین است. انفاقی که تو منفعل، ناخواسته و با تحریک بیرون به سمتش کشانده شدی، رشد آفرین نیست.

مقوله‌ی تحت کنترل عقلانیت داشتن عواطف، هم برای زن و هم برای مرد، ضروری است. منتها در وجود زن، به دلیل عواطف بسیار قوی‌یی که خدا در آفرینش او قرار داده است؛ که آن هم ناشی از نقشی است که تکوین به زن سپرده است، یعنی نقش مادری. لازمه‌ی نقش مادری، این عواطف قوی است. خدا این عواطف قوی را به مرد نداده است. لذا کاری که از زن برمی‌آید، از مرد بر نمی‌آید. دیده‌اید بعضی وقت‌ها مادرها بچه‌ی شیرخواره را به دست پدرش می‌دهند، و می‌گویند کمی هم تو بچه را نگه دار. پدر یک خرده بچه را نگه می‌دارد؛ بچه که گریه می‌کند، می‌گوید: بچه‌جان ساکت! مدام تکانش می‌دهد، و وقتی می‌بیند ساکت نشد، عصبانی می‌شود و او را به سمت مادرش پرت می‌کند و می‌گوید بگیر بینم! حوصله‌ام سر رفت! اما مادر را نگاه کنید که چقدر با صبوری، لطافت و نرمی، شب تا صبح هم کنار این بچه که گریه می‌کند، می‌نشیند و او را نوازش می‌کند. بنابراین اینجا، عاطفه‌ای که خدا به زن داده است، چیز ارزشمندی است.

در سیر و سلوک عرفانی هم، این عاطفه خیلی چیز ارزشمندی است. لازمه‌ی پاره کردن پرده‌ی عالم طبیعت و ناسوت، و پرواز به عالم ملکوت و جبروت، این است که دیوار خشک عقلانیت جزئی شکسته شود. عقل جزئی نگر تاجرپیشه، باید شکسته شود تا انسان بتواند به فضاها‌ی بالاتر پرواز کند.

گفت:

آزمودم عقل دوراندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را

خودم را از اسارت این عقل، عقل جزئی، نه عقل الهی، نجات می‌دهم.

گفت:

فکرت رهاکن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو

یعنی همین؛ یعنی خودت را از اسارت این عقل جزیی نجات بده. آن وقت چگونه می توان این دیواره‌ی عقلانیت را شکست؟ به نیروی عشق و احساس. که این نیرو در زن بسیار قوی تر از مرد است. لذا زن خیلی زودتر می تواند این پوسته را بشکند، و به پروازهای عرفانی نائل شود. این نعمت بزرگی است که خدا به زن داده است. منتها مثل هر چیز گرانبه‌ای، داشتن آن خطرآفرین هم هست. شما اگر یک الماس گرانبه‌ای همراهتان باشد، در عین اینکه چیز گرانبه‌ای دارید، اما این خطر هم وجود دارد که دزدی یک گوشه‌گیرتان بیاورد و بتواند به شما حمله کند و این را از شما برباید و به خاطر آن به شما صدمه بزند. عواطف هم همین است. یک گوهر گرانبه‌است اما خطر هم دارد. آن خطر چیست؟ خطر این است که به دلیل قدرت این عواطف، از قید عقلانیت زن خارج شود، و بعد دیگران با تحریک این عواطف و احساسات، زن را به مسیرهایی که خود عقلانیت زن هم آن را درست نمی‌داند، بکشاند. این خطر بزرگی است؛ یعنی سوءاستفاده از احساسات لطیف زن. با چهار جمله‌ی لطیف و عاشقانه، اعتماد زن را جلب کردن و زن را به مسیری کشاندن که قطعاً به سود او نیست.

من در این چند سالی که در دانشگاه درس می‌دهم، این خاطره مکرر اتفاق افتاده که مثلاً دخترخانم دانشجویی آمده از من وقت گرفته، به اتاقم آمده و زیر گریه زده است؛ به او می‌گویم چه شده؟! چه اتفاقی افتاده است؟! چرا گریه می‌کنی؟! تعریف می‌کند که فلان پسر دانشجو، با چهار تا جمله‌ی لطیف، با دو تا نامه‌ی عاشقانه، چنان اعتماد من را جلب کرد که یقین کردم او من را به‌عنوان شریک همیشگی برای زندگی انتخاب کرده است، و تحت تأثیر این اعتماد، خودم را در اختیار او گذاشتم. ولی وقتی او هوسش را با من ارضاء کرد، امروز مثل یک دستمال کاغذی که انسان بینیش را با آن پاک می‌کند و داخل سطل زباله می‌اندازد، این‌گونه من را یک طرف پرت کرده و دیگر کاری به کار من ندارد! خب این صحنه‌های تلخی است که انسان می‌بیند. اینها نتیجه‌ی همین است که احساسات

در وجود آن دختر حاکم بوده، عقلانیت در وجود او تعیین کننده نبوده است. ولذا مرد و زن، هر دو، ولی زن بیشتر، باید بیشتر در جهت تحت کنترل عقلانیت در آوردن احساساتش، کار جدی انجام دهد.

همان‌گونه که اشاره کرده‌ایم، غرایز خیلی توانمند هستند، و عواطف خیلی لطیف هستند. رابطه‌ای می‌تواند صرفاً با انگیزه‌های عاطفی آغاز شود، اما نگرانی دخالت غرایز در آن روابط به‌شدت وجود دارد؛ یعنی بعد از چندی، غرایز می‌آیند یک جای پای کوچک در این رابطه برای خودشان به‌دست می‌آورند و بعد، این جای پا را توسعه می‌دهند و بعد از یک‌مدت، انگیزه‌ی کلّ رابطه، غریزی می‌شود و اصلاً جنبه‌های عاطفی حذف می‌شود. مثل داستان پوست گاو حسن صبح‌دیگر. حسن صبح دم قلعه‌ای آمد و گفت امشب به اندازه‌ی یک پوست گاو به من جا بدهید، شب بیایم آنجا بخوابم. اینها هم دیدند که یک پوست گاو که چیزی نیست! گفتند بیا، به اندازه‌ی یک پوست گاو به او جا دادند. او به قلعه آمد و شب پوست گاو را پهن کرد و روی پوست گاو خوابید. مردم که خوابشان برد، او بیدار شد و این پوست گاو را مثل نخ، نازک نازک و رشته رشته کرد و به هم گره زد و دور کلّ قلعه کشید. بعد نصفه‌های شب، کلون در را کشید و دروازه‌ی قلعه را باز کرد و سربازهایش هم داخل ریختند و کلّ قلعه را تصرف کردند. مردم که از خواب پریدند، به حسن صبح گفتند: فلان فلان شده! تو به ما گفتی به‌اندازه‌ی یک پوست گاو به من جا بدهید! ولی کلّ قلعه را گرفتی؟! حسن صبح گفت: من بیش از پوست گاو نگرفتم! نگاه کنید! این پوست گاو! ببینید دور کلّ قلعه است! من همانی که گفتم عمل کردم!

بنابراین داستان این‌گونه است. غرایز اول می‌آیند و به‌اندازه‌ی یک پوست گاو جا پیدا می‌کنند و بعد کلّ قلعه‌ی رابطه را اشغال می‌کنند و تمام جنبه‌های عاطفی حذف می‌شود. مثل چه؟ فرض کنید دو دوست که فقط در جنبه‌های عاطفی به هم علاقه‌مند هستند، یعنی به‌خاطر شایستگی‌های اخلاقی‌یی که در یکدیگر دیده‌اند، با هم دوست صمیمی شده‌اند. به دیدن همدیگر می‌روند و از ارتباط با هم لذت

می‌برند. اما یک روز تصمیم می‌گیرند با هم یک کار اقتصادی مشترک راه بیندازند و شرکتی دایر کنند. شروع به کار اقتصادی کردن می‌کنند. از امروز به بعد دیگر انگیزه‌ی ارتباط بین این دو نفر، صرفاً عاطفی نیست. درصدی از انگیزه‌ی رابطه را سود اقتصادی‌یی که از این شراکت به دست می‌آید شکل می‌دهد. این آغاز راه است. یک مدّت که گذشت، مدام از جنبه‌های عاطفی کاسته می‌شود و جنبه‌ی شریک اقتصادی بودن طرف مقابل، مهم‌تر می‌شود. تا یک روز که اصلاً هیچ اثری از جنبه‌های عاطفی نگذارد و فقط انگیزه‌ی ارتباطات این دو، انگیزه‌های نفع اقتصادی‌شان باشد. این خطر وجود دارد.

در بین غرایز، غریزه‌ی جنسی از همه‌ی غرایز توفنده‌تر است. غریزه‌ای سیری‌ناپذیر و بسیار قوی است! غرایز دیگر، سیری‌پذیر هستند. یعنی شما وقتی گرسنه هستید، غریزه‌ی طعام به شما فشار می‌آورد؛ ولی وقتی به اندازه‌ی کافی غذا خوردید، دیگر دست از سر شما برمی‌دارد. اما غریزه‌ی جنسی این‌گونه نیست، هیچ حدّ توقّفی برایش قابل تصوّر نیست. البته این غریزه هم چیز خوبی است، نعمت الهی است. بقای نسل بشر با همین غریزه تضمین شده است. اما این خطر وجود دارد. همان‌گونه که دو مرد، از روی ارزش‌های مثبت اخلاقی‌یی که در یکدیگر می‌بینند، می‌توانند صرفاً عاطفی دوست هم شوند، یا دو زن به دلیل فضیلت‌هایی که در یکدیگر سراغ دارند با هم رفیق و دوست شوند، هیچ مانعی ندارد یک زن و یک مرد به دلیل خصلت‌های مثبت اخلاقی‌یی که در یکدیگر می‌بینند، با هم دوست شوند. عقلاً محال نیست که رابطه‌ی صرفاً عاطفی بین یک زن و مرد برقرار شود. از نظر تئوری و عقلی محال نیست؛ مثل رابطه‌ی یک برادر و خواهر یا مثلاً علاقه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام؛ اینها رابطه‌های صرفاً معنوی است. پس محال نیست که رابطه‌ی عاطفی بین یک زن و مرد آغاز شود. اما به دلیل غریزه‌ی توفنده و سیری‌ناپذیر جنسی، احتمال اینکه به زودی در این

رابطه، یک جای پای غریزه‌ی جنسی برای خودش به‌دست آورد و در مدّت کوتاهی تمامی فضای این رابطه را انگیزه‌های جنسی اشغال کند، به‌شدّت وجود دارد.

لذا اسلام رابطه‌ی بین زن و مرد نامحرم را به‌شدّت کنترل و محدود کرد. یعنی گفته است که زن و مرد نامحرم، جز در حدّ ضرورت، با هم حقّ ارتباط ندارند. یعنی اگر رابطه یک‌میلی‌متر بیشتر شود، حرام است. معنی حدّ ضرورت هم از نظر فقه این است: همین مثال معروف که انسانی در بیابان گیر کرده و از گرسنگی دارد می‌میرد؛ تنها چیز قابل خوردن هم، لاشه‌ی یک حیوان مرده است. این تنها چیز قابل خوردن است که آنجا وجود دارد. اینجا اسلام می‌گوید اگر این فرد چیزی نخورد می‌میرد. پس جایز است از گوشت این مردار که در شرایط عادی، نجس و خوردنش حرام است، بخورد. منتها به چه اندازه‌ای بخورد؟ در حدّ ضرورت. در حدّی که فقط نمیرد. نه این‌قدر بخورد که سیر شود! فقط در حدّی که نمیرد. اگر یک‌گرم بیشتر خورد، حرام خورده است. حالا رابطه‌ی زن و مرد نامحرم هم، در همین حدّ ضرورت فقط جایز است. یک‌میلی‌متر یا یک سر سوزن بیشتر شود، از آن به بعدش دیگر حرام و خلاف شرع است. پس میزانش این‌گونه است. در همین حدّ ضرورت هم، کلی قید زده است. مثلاً اینکه زن و مرد نامحرم در یک اتاق در بسته تنها نباشند؛^۲ این حرام است. یک مرد و یک زن که به هم نامحرم هستند، حق ندارند در یک اتاق تنها باشند. حتی اگر مرد آیت‌الله‌العظمی فلان باشد و این خانم هم خانم مقدّسه‌ی فلان باشد؛ اگر در یک اتاق در بسته نشستند، ولو نشستند با هم بحث علمی کردند و سؤال دینی کردند، حرام است. این با هم نشستشان در یک اتاق حرام است. لذا می-

۲. محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۶۶؛ ابن‌حیون، دعائم‌الاسلام، ج ۲، ص ۲۱۴ و پاینده، ابوالقاسم، نهج‌الفصاحة)

مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ص ۲۴۶: لَا يَخْلُونَ رَجُلًا بِامْرَأَةٍ.

گویند اگر ضرورت ایجاب می‌کند که این دو با هم صحبت کنند، در جایی باشد که در مسیر عبور دیگران و منظر دیگران باشد. اینها احکام فقه ماست. اگر مراعات نشود، حرام است.

یا اینکه زن و مرد، هر دو باید در پوشش، حجاب را مراعات کنند. حجاب، هم مال زن است و هم مال مرد. فکر نکنید که فقط زن‌ها باید حجاب داشته باشند. پوشش مرد هم باید موقر و متین باشد. این که فقط زن‌ها حجاب داشته باشند و مردها هرگونه لباسی بپوشند و مثلاً دکمه‌ی یقه‌اش را تا بالای نافش باز بگذارند! حرام است! جایز نیست! فکر نکنید فقط زن باید حجاب داشته باشد. مرد هم باید در پوشش، وزانت و سنگینی پوشش را مراعات کند. چون خدای متعال، با حکمتش، در پیکر جسمانی زن، ظرافت‌ها، جذابیت‌ها و زیبایی‌هایی را قرار داده است، در واقع این خطر در رابطه‌ی با زن بیشتر است که اگر این پیکر در جامعه عرضه شود، توجهات عمدتاً سراغ پیکر می‌آید.

مثالی برایتان زده‌ام و گفته‌ام که پیکر ما الاغی است که سوارش هستیم. خود ما آن روح انسانی هستیم. این زن هم همین‌گونه است. این زن پیکری دارد که مرکبش است، و خود زن، روح زن، اندیشه‌های بلندش، اخلاق برجسته‌اش، روحیات متعالیش و شخصیت علم و دانشش است. خود حقیقت زن، جنبه‌ی انسانی‌اش است. پیکر زن، الاغی است که زن سوارش شده است. منتها این الاغ بنا به حکمت‌هایی در آفرینش، آن قدر زیبا و جذاب آفریده شده که اگر این الاغ را بدون پوشش در جامعه عرضه شود، همه‌ی حواس‌ها به سمت الاغ می‌رود و دیگر کسی آن بنده‌ی خدایی را که سوار الاغ است را نگاه نمی‌کند، کسی که سوار این الاغ بود، گم می‌شود! یعنی همه به این زن که نگاه می‌کنند، فقط به قد و بالا و چشم و ابرویش نگاه می‌کنند! به اینکه تفکرات این زن چیست، اخلاقیات زیبای این زن چیست، و زیبایی‌های روح او چیست، اصلاً کاری ندارند! فقط به ترکیب اندامش کار دارند! یعنی فقط الاغش دیده می‌شود و خودش پشت این الاغ گم می‌شود! خود زن دیده نمی‌شود! این بدن، حجابی است که نمی‌گذارد شخصیت انسانی زن در جامعه دیده شود. لذا اسلام گفت این حجابی را که نمی-

گذارد تو را ببینند، بیوش تا خودت دیده شوی.^۳ بنابراین از نظر اسلام، حجاب راهی برای دیده شدن زن در جامعه، است نه برای دیده نشدن او.

دستور بر مراعات حجاب این‌گونه است که در پوشش، رنگ لباس و دوخت آن، به‌گونه‌ای نباشد که توجه‌برانگیز باشد و توجهات را روی جنبه‌های جنسی بیاورد؛ چه برای زن و چه برای مرد، لباس باید سنگین و موقر باشد. این هنر نیست که ساسون مانتویم را تا بالای کمرم بالا بیاورم و یک کنتراست رنگ هم بین شلوار و مانتو برقرار کنم، راه که می‌روم، تا بالای کمرم همه‌ی ترکیب اندامم دیده شود! این افتخار نیست! یعنی این نشان می‌دهد زنی که این کار را می‌کند، هیچ‌چیز جذاب، زیبا و ارزشمندتر از این پا، کمر، باسن و اینها در خودش پیدا نکرده، که دارد اینها را به منصفی دید دیگران می‌گذارد. یعنی فکر می‌کند این مهم‌ترین چیز است. زنی که شاهکار خلقت است، زنی که خدا بزرگترین تجلیات آفرینش را در وجود او قرار داده، این بنده‌ی خدا خویشتن خویش را گم کرده! الاغ را مهم‌ترین و گرانبهاترین چیز می‌داند! آن الاغ را در ویتترین می‌گذارد و به مردم نشان می‌دهد! واقعاً این برای زن افتخار است؟! اسلام می‌گوید این کار را نکن. در رفتار و حرف زدنت، وزانت و سنگینی را مراعات کن. رفتارهای جلف و جلوه‌فروشانه، حرف زدن‌های با قمیش و غمزه و ناز و ادا را کنار بگذار، تا به تو به‌عنوان انسان نگاه کنند، نه به‌عنوان یک عروسک ملوس شهوت‌رانی. برای تو به‌عنوان زن، این افتخار نیست که با آرایش‌ها، با پوشش‌ها و با حرکت‌ها و با حرف‌زدن‌های توجه‌برانگیز جلوه‌فروش، خودت را به یک کالای لذت‌بخش برای مردهای هوس‌ران و شهوت‌باز تبدیل کنی. دیگر کسی به تو که به دیده‌ی انسان نگاه نمی‌کند! این خدمت نیست که به خودت می‌کنی! لذا اسلام می‌گوید نکن.

۳. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۹: ذَلِكْ أَذْنِي أَنْ يُعْرَفْنَ.

مرد هم همین‌طور. در نگاه کردن، نگاه متمرکز مرد و زن به همدیگر، برای هر دو حرام است. لذا اسلام به زن و به مرد می‌گوید به طرف مقابلت خیره نشو^۴. فوق‌همه‌ی اینها، بحث تقوی است، که نیروی تقوا را در خودت قوی کن که بتواند غرایز را در کنترل خودش دربیآورد. همه‌ی اینها تمهیدی است برای اینکه روابط در جامعه، رابطه‌ی انسانی باشد، نه رابطه‌ی حیوانی و شهوی. اگر این مراعات شود، یک جامعه‌ی منزه و انسانی خواهیم داشت. و اگر مراعات نشود، اگر زن ما هنر خودش را بیشتر آرایش کردن و بیشتر خود را به منصه‌ی دید گذاشتن بداند، و افتخار و عظمت شخصیت خودش را در این بداند که توانست چشم‌های مردان شهوت‌ران بیشتری را به سمت خودش جلب کند، اولین کسی که در اینجا قربانی شده است، خود زن است. دیگر کسی به‌عنوان یک انسان به او نگاه نمی‌کند. همه به‌عنوان مرکبش و بدنش به او نگاه می‌کنند. شخصیت انسانی او، تفکرات، روحیات، خلیقات و مانند اینها دیگر مدنظر جامعه نخواهد بود. لذا اولین قربانی این ماجرا، خود زن است، و قربانی دوم هم مرد است. در جامعه‌ای که در آن زن‌ها این‌گونه جلوه‌فروشی می‌کنند، طبیعتاً مردها هم به جلوه‌خوری کشیده می‌شوند. و آنها هم دیگر مردهای جدی، باصلابت و با تفکر و با حرکت منطقی‌یی که به سمت تعالی حرکت کنند، نخواهند بود. لذا کلّ جامعه آسیب می‌بیند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم

۴. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۰: يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۱: يَغُضُّنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ.